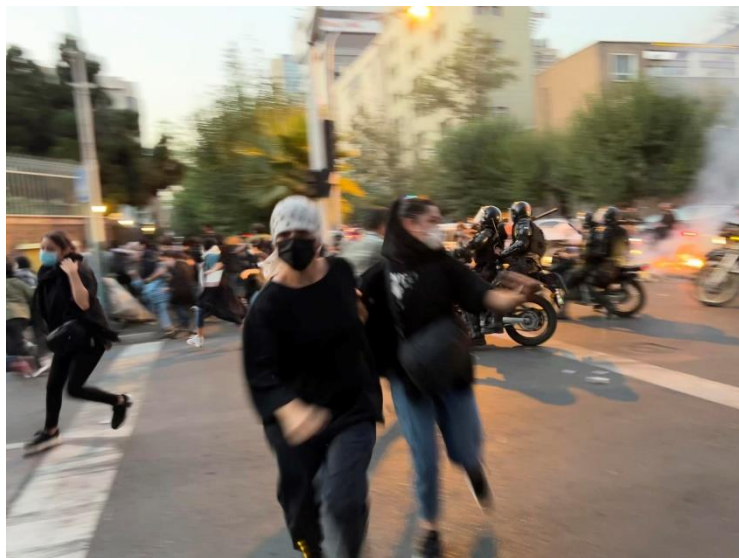


مسأله‌ی سوژه‌ی انقلابی و جنبش مردمی در ایران

مجید فنایی



۱. مارکسیسم هگلی

لنین گفته بود: «بدون نظریه‌ی انقلابی هیچ جنبش انقلابی‌ای در کار نخواهد بود» این شاید عصاره‌ی چیزی باشد که ما از برداشت لنینیستی از هگل و مارکس در حیطه‌ی نظر و عمل می‌فهمیم. پیش‌فرض نظریه‌ی انقلابی مارکسیسم - لنینیسم مخالفت با ظهور خودانگیخته‌ی توده‌ها بود؛ برای لنینیسم همواره حزبی پیشگام و روشنفکر انقلابی لازم بود تا توده‌های جاهل را به آگاهی طبقاتی برساند؛ یکی از زمینه‌های اصلی چنین گرایشی - که تا امروز زنده است - نوعی تأویل از دیالکتیک هگل است؛ همان دیالکتیکی که مارکس در مقدمه‌ی سرمایه مدعی شد پوسته‌ی عقلانی آن را کشف کرده است: «روش دیالکتیکی من نه تنها در بنیاد با روش هگل تفاوت دارد، بلکه دقیقاً نقطه‌ی مقابل آن است. به نظر هگل فرایند اندیشه که او تحت نام ایده، به سوژه‌ای خودمختار بدل می‌کند، آفریدگار امر واقعی است، امر واقعی که فقط جلوه‌ی بیرونی ایده را تشکیل می‌دهد؛ از نظر من برعکس امر ایده‌ای هیچ چیز نیست مگر انتقال و ترجمان امر مادی، در سر انسان» (مارکس، ۱۳۹۴: ۴۰) این ایده بعدها در لوکاچ به اوج خود رسید. لوکاچ در تاریخ و آگاهی طبقاتی می‌نویسد: «اکنون مبارزه‌ی اجتماعی در مبارزه‌ی عقیدتی برای دست‌یابی به آگاهی، در مبارزه برای آشکار ساختن یا پنهان کردن سرشت طبقاتی جامعه بازتاب می‌یابد. اما خود امکان‌پذیر شدن چنین مبارزه‌ای، از تضادهای دیالکتیکی و انحلال درونی جامعه‌ی طبقاتی ناب (سرمایه‌داری) خبر می‌دهد» (لوکاچ، ۱۳۷۷: ۱۷۴) ایده‌ی آگاهی‌بخشی که ریشه در تضاد دیالکتیکی-آنتاگونیستی هگلی دارد، در گرامشی نیز به شکل «روشنفکر ارگانیک» ادامه پیدا می‌کند. روشنفکری که به وسیله‌ی حزب و اتحادیه وظیفه‌ی بسیج و آگاهی‌رسانی به توده‌ها را برعهده دارد. انتهای منطقی این نظریه رد هرگونه خودانگیختگی جنبش‌ها و قائم به‌خود بودن سوژه‌ی انقلابی را دربر دارد. با این حال، حوادث می‌۶۸ در فرانسه نگاه بسیاری از چپ‌گرایان غربی را به مسأله‌ی سوژه‌ی انقلابی عوض کرد.

یکی از معروف‌ترین دیوانوشته‌های می‌۶۸: «ما هیچ چیز نمی‌خواهیم؛ ما هیچ خواسته‌ای نداریم. ما می‌گیریم. ما فقط تصرف می‌کنیم.»

۲. عبور از مارکسیسم هگلی

شاید تبار نقد مارکسیسم هگلی به آلتوسر برسد؛ اما در اینجا ما وقت خود را بر سر این متفکر ناامید از می ۶۸ و همگام با حزب کمونیست فرانسه نمی‌گذاریم چرا که بحث ما در این یادداشت «سوژه‌ی انقلابی» است؛ همان سوژه‌ای که در نظریه‌ی آلتوسر به واسطه‌ی فربه بودن ایدئولوژی گم می‌شود. بحث را با اندیشه‌ی فرانسوی قرن بیستم که با اندکی مسامحه آن را پس‌اساختارگرایی می‌نامیم پیش می‌بریم.

ژاک دریدا، میشل فوکو، ژیل دولوز و فلیکس گتاری چهره‌های شاخص جریان پس‌اساختارگرایی هستند. پس‌اساختارگرایان با وجود تفاوت‌های عمده‌ای که با یکدیگر دارند در خط مشی ضد هگلی مشترک هستند. مایکل هارت در کتاب *ژیل دولوز: نوآموزی در فلسفه سه فیلسوف مهم یعنی برگسون، نیچه و اسپینوزا* را الهام‌بخش فلسفه‌ی رادیکال دولوز می‌داند.

تأکید بر امر ایجابی و آفرینشگری به جای واکنش‌گری (نیچه)، تغییر و شدن مداوم جهان (برگسون) و درون‌ماندگاری (اسپینوزا) به دولوز-گتاری این امکان را داد تا ماشینی‌جنگی علیه ایده‌آلیسم و حرکت امر منفی به سمت مطلق (در فلسفه‌ی هگل) بسازند و فلسفه را از لای و لجن حرکت امر منفی در دیالکتیک خلاص کنند. آگاهی در فلسفه‌ی دولوز-گتاری آگاهی بردگان است و هیچ نقطه‌ی استعلایی برای فراتررفتن سوژه‌ی آگاهی‌بخش در این فلسفه وجود ندارد. با این حال دولوز در مصاحبه‌ای با نگری با عنوان «شدن و کنترل» از نقش هنرمندان واقعی برای حرکت دادن به عمل انقلابی دفاع می‌کند. مفهوم دیگری که در فلسفه‌ی سیاسی دولوز-گتاری وجود دارد مفهوم «اقلیت» است. دولوز در همان مصاحبه جمله‌ی معروفی را می‌گوید: «تفاوت اقلیت و اکثریت به تعداد نفراتشان نیست؛ اقلیت ممکن است از اکثریت بزرگ‌تر باشد. اکثریت یک فرایند است: یک شدن» ردپای تفکر برگسونی-نیچه‌ای در این نگاه نیز کاملاً هویداست.

متفکر دیگر پس‌اساختارگرا میشل فوکو است. فوکو در درس‌گفتارهای *کلژ دو فرانس* بسیار در مورد مفهوم «زیست‌سیاست» صحبت می‌کند. در مورد این‌که در دوران ما

خود زندگی «ابژه‌ی قدرت» شده است. فوکو همچنین می‌گوید: «هرجا که قدرت هست مقاومت نیز هست»

با طرح این خلاصه می‌توانیم به سیاست پسااستخاراگران‌ای اندیشه کنیم که سوژه‌ی انقلابی را در خلال زندگی و حرکت مداوم آن و برخورد کیفی با نوع شدن انسان در نظر می‌گیرد.

۳. اتونومیسم: مورد نگر

شاید ادامه‌دهنده‌ی خط مارکسیستی پروژه‌ی سیاست پسااستخارگرا، اتونومیسم ایتالیایی باشد. بررسی تمام چهره‌های این جریان در این مجال نمی‌گنجد؛ پس تنها به چند استراتژی اتونومیستی نگری در مورد مبارزه‌ی خودانگیخته می‌پردازیم.

نگری معتقد است با هژمونیک شدن کار غیرمادی و تفاوت انواع کار نوع جدیدی از سوژه‌ی انقلابی ظهور کرده است که آن را «مالتیتود» می‌نامد.

مالتیتود نام تمام کسانی است که در نظام بهره‌کشی سرمایه‌داری استثمار می‌شوند: زنان، اقلیت‌ها، اشکال متفاوت کار، مهاجران، اشکال متفاوت زندگی و... یکی از مباحث مهم در تئوری نگری (و هارت) مسأله‌ی استراتژی-محور بودن تفکر آن‌ها است.

استراتژی‌هایی مانند امتناع از کار به معنای شکل‌های متفاوتی چون تن ندادن به کار مزدی و اعتصاب در شرایطی که به قول نگری «تمام جامعه کارخانه شده است» از ابداعات آن‌هاست.

همچنین خروج جمعی به معنای حرکت‌های جمعی به سمت ساختن امر مشترک در جایی دیگر از ابداعات نگری و هارت است.

نگری و هارت به رهبری، تشکیلات و حزب پیشرو اعتقاد ندارند و حرکات اتونوم را ارجع بر هرگونه سازماندهی هرمی می‌دانند.

سخن آخر

بحث سوژه‌ی انقلابی در شرایط پیش رو در ایران بحث مهمی است که باید به آن

اندیشید.

مسأله‌ی ما - و شاید بخش عمده‌ای از جهان - در چنین شرایطی نه ایفای نقش رهبران فکری، که عقب نماندن از انبوه توده‌هاست. جرقه‌ای که در می ۶۸ خورد، در اعتراضات «بهار عربی» در سال ۲۰۱۰ - فارغ از نتیجه‌اش - جنبش جلیقه زردها در فرانسه و تمامی ستاره‌های امید در شب امپراتوری جهانی سرمایه، نوید این را می‌دهد که آن دوران گذشته است که نخبگان راست و چپ، سازمان‌های مدرن عمودی به نیابت از مردم بسازند و کثرت توده‌ها را به «فاشیسم وحدت‌بخش» تقلیل دهند. جنبش‌های افقی امروزی به صورت مولد و بدون مرکز حتی شعار واحد را بر نمی‌تابند. وحدت تنها در «یگانگی استثمار تکینه‌ها» ممکن است و پرچم‌داران جنبش‌های جدید «بدن‌هایی هستند که برای زندگی خود می‌جنگند». پس پیش از هر اقدام روشن‌فکرانه و ادعای سخن گفتن از بی‌صدایان، «بگذاریم حقیقت خود سخن بگوید».

منابع

- کارل مارکس، سرمایه: نقد اقتصاد سیاسی / مجلد یکم، ترجمه‌ی حسن مرتضوی، نشر لاهیتا، ۱۳۹۶.
- جورج لوکاک، تاریخ و آگاهی طبقاتی، ترجمه‌ی محمدجعفر پوینده، نشر تجربه، ۱۳۷۷.
- مایکل هارت، ژیل دلوز: نوآموزی در فلسفه، ترجمه‌ی رضا نجف زاده، نشر نی، ۱۳۹۳.
- بازگشت به آینده، دلوز، نگری و...، ترجمه‌ی رضا نجف زاده، نشر گام نو، ۱۳۸۶.